**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه 022– 17 /08/ 1400 حق الماره /وجود حق مالی دیگر به جز زکات /زکات**

**خلاصه مباحث گذشته و این جلسه:**

برای منع از حق الماره ادله ای ذکر شده که به برخی اشاره شد مثل اینکه حق الماره جور و خیانت و سرقت است. بیان شد: این عناوین مصادره به مطلوب است و سرقت و جرم بودن متوقف بر عدم ثبوت حق است و با فرض ثبوت حق، جور و خیانت و سرقت نیست و با این عناوین نمی توان ثبوت حق را نفی کرد. در این جلسه، تمسک به آیه «و لا تأکلوا بینکم بالباطل» برای نفی حق الماره مورد بحث قرار می گیرد.

## تمسک به آیه حرمت اکل مال به باطل بر نفی حق المارّه

برای نفی حق المارّه به ادله متعدّدی تمسک شده که بسیاری از ادله بیان شده، قابل طرح نیست و تنها به یکی از ادله اشاره می شود.

یکی از ادله اکل مال به باطل بودن است که در آیه شریفه « وَ لاَ تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»[[1]](#footnote-1) از اکل مال به باطل نهی شده است.

### پاسخ مرحوم خوانساری: خروج تخصّصی اکل الماره از آیه

مرحوم آقای خوانساری در جامع المدارک ج 3 ص: 287 می فرماید: با توجه به تجویز شرعی موجود نسبت به حق الماره در روایات، دیگر اکل مال به باطل نیست و اکل از ثمره تخصّصا از اکل مال بالباطل خارج است نه تخصیصا تا اشکال شود که «و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» آبی از تخصیص است.

### معانی متصوّر در اکل مال به باطل

اکل مال به باطل را می توان به سه نحو معنا کرد.

#### معنای اول: حرمت اکل مال به سبب باطل شرعی

معنای اول این است که مراد از اکل مال به باطل، اکل مال به سبب باطل شرعی است. با این فرض، آیه شریفه بیانگر حکم ارشادی است و در واقع مقدمه برای ذیل است «الا ان تکون تجاره عن تراض». مطابق این بیان، هر چند این آیه تخصیص بردار نیست اما حکم مولوی نیست و تنها بیان می کند: باید به سبب صحیح در اموال تصرف کرد نه سبب باطل.

#### معنای دوم: حرمت اکل مال در مقابل باطل

معنای دوم این است که مراد از اکل مال به باطل، اکل مال در برابر باطل است. در برخی از روایات، قمار مصداق اکل مال به باطل شمرده شده است. به این معنا که در مقابل قمار هیچ چیز پرداخت نمی شود در حالی که باید در قبال مال دیگران شیء مالیت دار پرداخت شود.

اگر آیه شریفه ناظر به این باشد که در تمام موارد باید در مقابل مالی که از دیگران می گیرید، شیء مالیت دار پرداخت کنید، روشن است که این اطلاق صحیح نیست و در برخی از موارد، مالک مالی را به انسان می بخشد.

مگر اکل مال در مقابل باطل مقیّد به بدون رضایت مالک شود. به این معنا که اگر بدون رضایت مالک می خواهید تصرّف کنید باید در قبال آن چیزی را پرداخت کرده باشید.

با این فرض، سخن این است که آیا جعل خمس و زکات و مانند آن تخصیص آیه شریفه است؟ یا آیه شریفه ناظر به این نیست که آیا شارع در مال دیگران حقی جعل کرده است یا نه؟

به نظر می رسد، شارع مقدس ناظر به مواردی مانند قمار است که بدون وجود حق، قصد تصرّف در مال دیگران وجود دارد. در این موارد، شارع بیان می کند: مجرّد اذن مالک موجب جواز تصرّف نمی شود و باید در چارچوب تجارت، تصرّف صورت گیرد. بنابراین حتی اگر مالک راضی باشد و تعهّد کند که در صورت باختن در قمار مالی را پرداخت کند، این رضایت باعث تجویز تصرّف نمی شود.

مطابق این معنا، آیه شریفه ناظر به ثبوت حق یا عدم آن نیست و نهی از اکل نیز نهی خاصی است به این معنا که به جای تجارت از تراض، نمی توان به وسیله قراردادی که در قبال پول پرداختی چیزی گیر شخص نمی آید در مال دیگران تصرف کرد هر چند مالک راضی باشد. در نتیجه، آیه بیانگر حکم دیگری است و نظارتی به بحث حاضر ندارد.

سوال: تفاوت بین این احتمال و احتمال اول چیست؟

پاسخ: یک معنا این است که نباید به سبب باطل اکل کنید. این حکم، حکمی ارشادی است و بیان می کند: در تصرف در مال غیر باید رعایت شرع کرد و این آیه مانند «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول» است. مطابق این معنا، آیه شریفه ناظر به تعیین مصادیق موارد شرعی از غیر شرعی نیست. در نتیجه، این آیه کبرای کلی را بیان کرده و تطبیق کبری بر مصادیق را باید از سایر ادله فهمید. معنای دوم این است که آیه ناظر به حکم تعبّدی شرعی است و ارشادی نیست. بلکه بیان می کند: اگر می خواهید مال غیر را بدون رضایت او به دست آورید، باید در چارچوب تجارت باشد. این آیه بیان نمی کند که شارع مقدس هیچ حقی در مال به غیر تجارت ثابت نکرده است و نافی خمس و زکات و مانند این حقوق نیست. بلکه مقسم ای آیه قراردادهاست و بیان می کند: معامله ها و قراردادهایی که با دیگران می بندیدند باید ما بازاء داشته باشد و باید در چارچوب قرارداد باشد. پس مطابق این معنا نیز آیه ناظر به حق الماره و سایر حقوق نیست.

آیت الله والد در کتاب البیع درباره «الا ان تکون تجاره عن تراض» به این نکته اشاره می کنند که ما تمام موارد استثنای منقطع در آیات قرآن را تتبّع کردیم و به این نتیجه رسیدیم که مفاد استنثای منقطع، "فقط" است و از آن حصر استفاده می شود. به همین دلیل از این آیه، حصر محلّل شرعی در تجارت از تراض استفاده می شود.

مطابق فرمایش آیت الله والد، آیه شریفه بیان می کند: سبب محلّل شرعی برای اکل، فقط تجارت از تراض است. با این فرض، باید اشکال به وجه دوم پاسخ داده شود که آیا این آیه در مقام حصر مطلق است و خمس و زکات را نفی می کند یا در مقام حصر اضافی است؟ در پاسخ حصر اضافی بودن مطرح شد و بیان شد: این آیه قراردادهایی مانند قمار که در مقابل آنها چیزی قرار نداده را نفی می کند نه در مقام نفی ثبوت حق در اموال مانند خمس و زکات. مطابق این بیان، آیه ارتباطی به حق الماره ندارد. در نتیجه وجه اول نیز نیازمند این مکمّل است که حصر مستفاد از «الا ان تکون تجاره عن تراض» حصر اضافی است.

##### تحلیل دلالت استثنای منقطع بر حصر

آیت الله والد فرمودند این بود که از تتبّع موارد استعمال می فهمیم که از الا حصر استفاده می شود که بنده در مقام بیان تحلیل ادبی این مطلب هستم و نمی خواهم صحت آن را اثبات کنم. در توضیح باید گفت:

برخی از نحوی ها، «الا»ی دالّ بر استنثای منقطع را به معنای «لکن» معنا می کنند مثلا «جائنی القوم الا حمارا» به این معناست که «جائنی القوم لکن لم یجئ الحمار».

برخی استثنای منقطع را به یک استثنای متصل از مسثتنی منه محذوف ارجاع می دهند مثلا «جائنی القوم الا حمارا» به این معناست که «جائنی القوم و ما یرتبط بهم الا حمارا». به این معنا که تمام قوم و تمام چیزهایی که مربوط به این قوم است مانند حیوانات آنها آمدند اما حمار آنها نیامد. مطابق این معنا، مستثنی منه عامی که استثنای منقطع داخل در آن است، در تقدیر گرفته می شود.

اگر استثنای منقطع را به معنای لکن استدراکی بگیریم، حصر مستفاد از دلیل به اطلاق مقامی است. در توضیح باید گفت: در مثال «جائنی القوم لکن لم یجئ الحمار»، در صورتی استدراک صحیح است که توهّم آمدن الاغ وجود داشته اما این اتفاق نیافتاده است. توهّم آمدن الاغ در صورتی وجود دارد که همراه قوم سایر متعلّقات قوم نیز آمده باشد. پس توهّم ناشی از انتظار آمدن الاغ است و معمولا نسبت به خصوص الاغ چنین انتظاری وجود ندارد و انتظار به صورت گسترده تر است. با این فرض، نفی مجئ الاغ به این معناست که غیر از حمار هر آن چیزی که با آمدن قوم انتظار آمدن آنهاست، آمده‌اند. روح قضیه بازگشت به این دارد که قوم و تمام کسانی که با قوم انتظار آمدن آنها می رود، آمدند و تنها از کسانی که انتظار آمدن آنها با قوم است و نیامد، حماری است که نیامد. پس اطلاق مقامی استدراک و اینکه تنها الاغ را استدراک کرده، موجب استفاده حصر می شود.

اگر استثنای منقطع را به استثنای متصّل ارجاع دهیم، استفاده حصر روشن تر است.

###### تطبیق دلالت بر حصر در آیه شریفه

مطابق این تحلیل، اگر «الا» در آیه شریفه به معنای «لکن» باشد، «و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» بیان می کند: شما اموال دیگران را با اسباب باطل نخورید. بعد از این بیان، این انتظار ایجاد می شود که سبب محلّل اکل چیست؟ اقتصار به ذکر تجارت عن تراض در مقامی که انتظار سبب محلّل است، دلیل بر این است که سبب محلّل اکل منحصر در تجاره عن تراض است که همان اطلاق مقامی دلیلی است که در مقام بیان تمام اسباب محلّل شرعی است.

اگر «الا» به معنای «لکن» نباشد و مستثنی منه آن را محذوف و اوسع از مستنثی منه مذکور بدانیم، «و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» به این معناست که «و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالسبب الباطل و لا بغیره من الاسباب الا بسبب تجاره عن تراض»

این مطلب مطابق معنای دوم روشن تر است و آیه شریفه بیان می کند: با قراردادی که در مقابلش چیزی دریافت نمی کنید، حق ندارید اکل مال دیگران کنید. پس شرط اکل مال این است که عوض مالی که از دست می دهید، مال قیمت دار در اختیار بگیرید. بنابراین قمار و مانند آن که عوضی ندارد باطل است. برای توضیح مفاد آیه، قمار را به عنوان مثال ذکر می کنیم و آیه را بر آن تطبیق می کنیم. آیه بیان می کند: «لا تأکلوا اموالکم بالقمار و لا بسائر العقود الا بالتجاره عن تراض» این آیه بیان می کند با قمار و غیر قمار معامله نکنید مگر آنکه تجاره عن تراض باشد.

تا به حال در این باره بحث شد که آیا از استثنای منقطع حصر استفاده می شود؟ آیت الله والد با ارتکاز لغوی و با تبادر معنا، موارد الای منقطع را تتبّع کردند و از آن حصر استفاده کردند. این مطلب باید در جایگاه خود مورد بحث قرار گیرد. ما با پذیرش فهم حصر به دنبال بیان تحلیل و چارچوب نحوی و اصولی آن بودیم و به دنبال استدلال بر اثبات حصر نیستیم.

تا به حال برای آیه شریفه دو معنا بیان شد: اول اینکه باء به معنای سبب باشد و اکل نباید به سبب باطل باشد. دوم اینکه باء به معنای مقابله است و اکل نباید در مقابل باطل شرعی باشد.

#### معنای سوم: حرمت اکل مال به سبب باطل عرفی

معنای سوم این است که باء سببیت باشد و باطل به معنای باطل عرفی است. مطابق این معنا، آیه شریفه بیان می کند: نباید با چیزی که عرفا باطل است، اکل مال کرد. مطابق این معنا نیز استثنای موجود در «الا ان تکون تجاره عن تراض» منقطع است چنانچه مطابق دو معنای اول نیز استنثنا، استثنای منقطع است. اگر مراد از باطل، باطل عرفی باشد آیه شریفه بیانگر حکم مولوی است و بیان می کند: «کل باطل عرفی باطل شرعی» بر خلاف معنای اول که مراد از باطل، باطل شرعی بود و حکم ارشادی بود. در «احل الله البیع» نیز گفته شده: اگر آیه شریفه بیان کند بیع صحیح شرعی صحیح است، قضیه ضروریه به شرط محمول است. بلکه آیه شریفه بیان می کند: بیع صحیح عرفی صحیح شرعی است. پس اگر سببی عرفا باطل باشد شرعا نیز باطل است.

مطابق این معنا، اگر خمس و زکات از نظر عرفی سابقه داشته باشد، عرفا سبب باطل نیست. برای اولین بار در لا ضرر آقای سیستانی این مطلب را مشاهده کردم. هر چند ایشان به صورت مسلم بیان کرده اما این مطلب مسلم نیست و تنها در برخی از منابع به آن اشاره شده است. ایشان می فرماید: اصل خمس حق الریاستی بوده که در قبائل جاهلی به نام مرباع مطرح بوده است. به این صورت که در جنگ های صورت گرفته یک چهارم غنائم جنگی به رییس قبیله تعلق داشته است. در شریعت اسلام مرباع به خمس تقلیل یافته است.[[2]](#footnote-2) زکات نیز مانند مالیات های عمومی است که دولت برای تأمین مخارج فقرا از مردم اخذ می کند. چیزی شبیه بهزیستی که از مردم مالی اخذ می شود تا به نیازمندان پرداخت شود. با این فرض، خمس و زکات باطل عرفی نیستند و نقض آیه شریفه محسوب نمی شوند.

## قابلیت تخصیص آیه مطابق هر سه معنا

حال اگر حق الماره حقی باشد که عرفا شناخته شده نیست و شرعا شناخته شده است، حق الماره تخصیص آیه خواهد بود. زیرا آیه شریفه بیان می کند: «الباطل العرفی باطل شرعا» و چون حق الماره باطل عرفی است، پس مطابق آیه شریفه باطل شرعی نیز هست. اما این آیه قابل تخصیص است و روایات دالّ بر ثبوت حق الماره آن را تخصیص می زند. از لحن کلام آقای خوانساری برداشت می شود که ایشان «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» را غیر قابل تخصیص می دانند. هر چند مطابق معنای اول که اکل مال نباید با سبب باطل شرعی باشد، «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» قابل تخصیص نیست اما بیان شد: معنای اول ارشادی است و ثمره خاصی ندارد. البته مطابق این معنا نیز حصرِ مستفاد از آیه شریفه قابل تخصیص است. به این صورت که شارع مقدس بیان کرده: سبب محلّل شرعی منحصر در تجاره عن تراض است و به واسطه دلیل خارجی بیان می کند: سبب دیگری برای جواز اکل مانند حق الماره وجود دارد.

مطابق معنای دوم و سوم، آبی از تخصیص نبودن آیه شریفه روشن است. مطابق معنای دوم بیان می شود: در مقابل مالی که به دیگری می دهید باید مالی به شما برسد. این حکم، حکمی عقلی نیست که قابل تخصیص نباشد چنانچه از نظر عرفی، رضایت مالک باعث می شود تصرف در مال حاصل از قمار جایز تلقی شود یا مالک می تواند اموال خود را با اراده خود به دریا بریزد. «الناس مسلطون علی اموالهم» نیز می تواند بیانگر این باشد که شخص، تسلّط بر اموال خودش دارد هر چند به نحو اسراف و تبذیر در آن تصرّف کند. یا اینکه بدون عوض مال خود را در اختیار دیگران قرار دهد.

هر چند قمار به علت اینکه باعث از بین رفتن نظام اجتماعی است، قبح عقلی دارد اما مطابق این بیان، تمام احکام شرعی حکم عقلی هستند و به همین دلیل نباید به این حکم عقلی در بحث تکیه کرد.

در نتیجه، وضوحی ندارد که آیه شریفه آبی از تخصیص باشد و ممکن است شارع مقدس به خاطر مصلحتی بیان کند: هر چند در مقابل اکل ماره چیزی به مالک نمی رسد، اما اکل آن جایز است. باید دقت داشت: مراد از اینکه چیزی به مالک نمی رسد، عوض دنیوی است و شاید شارع بیان کند: اشکالی ندارد قمار بازی کنید و هر آنچه بردید را به فقرا بدهید و حتی بر آن ثواب مترتّب کند.

فرض کنید: شخصی برای کمک کردن به کسی که حاضر نیست هدیه قبول کند، با او مسابقه قماری انجام دهد و به نحوی با او مسابقه دهد که در این قمار ببازد. آیا از نظر عقلی این کار اشکال دارد؟[[3]](#footnote-3) هر چند ممکن است شارع این نوع قمار را نیز جایز نداند و بعید نیست از نظر شرعی حتی قماری که فایده اخلاقی دارد، حرمت داشته باشد اما به هر حال، تخصیص نسبت به این موارد امکان دارد.

یا شخصی برای کمک به دیگری مالی که یک میلیون ارزش دارد را به صد هزار تومان بفروشد. چنانچه روشن است تفاوتی ندارد مالی که یک میلیون ارزش دارد را به صد هزار تومان بفروشد یا به صفر تومان واگذار کند. شخصی که می خواهد 900 هزار تومان را به دیگری برساند به چند نحو می تواند این کار را انجام دهد:

* یا 900 هزار تومان را به او هبه کند.
* یا چیزی که 900 هزار تومان می ارزد را در مقابل صفر تومان واگذار کند.
* یا چیزی که یک میلیون تومان می ارزد را در مقابل صد هزار تومان بفروشد.

این سه روش از نظر عقلی تفاوتی ندارند و حرمت قسم دوم از نظر شرعی، عقلی نیست و به همین دلیل تخصیص در آن امکان دارد.

مطابق معنای سوم، مطلب روشن تر است. در معنای سوم بیان شد: «الباطل العرفی باطل شرعا» امکان دارد چیزی از نظر عرفی باطل باشد اما از نظر شرعی باطل نباشد.

## بررسی کلام مرحوم خوانساری

در نتیجه، اکل الماره از باب تخصیص «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» است و سخن مرحوم خوانساری که آن را از باب تخصّص دانسته، صحیح نیست. این تخصیص نیز یا در خود «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» است که تخصیص بردار است یا نسبت به حصری است که از آیه استفاده می شود. البته اصل مطلب صحیح است و جواز اکل الماره با آیه «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» تنافی ندارد.

تمام این بیانات در صورتی است که مقسم در آیه شریفه تمام اشیاء باشد. اما در صورتی که مقسم آیه قراردادها باشد و تنها بیان کند: قراردادهای مجاز در تجاره عن تراض محصور است، سخن مرحوم خوانساری صحیح است و جواز اکل الماره تخصّصا از آیه شریفه است زیرا آیه شریفه ناظر به اموری مثل اکل الماره که قرارداد محسوب نمی شود، نیست تا جواز آن، تخصیص آیه باشد.

1. سوره بقره، آيه 188. [↑](#footnote-ref-1)
2. قاعدة لا ضرر و لا ضرار (للسيستاني)، ص: 223 [↑](#footnote-ref-2)
3. چیزی شبیه کاری که حسن یزدانی انجام داد. چند روز پیش او در مسابقه ای نمایشی به نحوی مسابقه داد که از یک معلول شکست بخورد تا موجب شادی او شود. [↑](#footnote-ref-3)